

يك نيستان ناله

ديار سنت ها

هند تا آنجا که من دیدم دیار سنت ها و عقاید دست و پاگیر خرافی است . نه تنها مایه عوام که خواصش هم . به قول آن روحانی ظریف « جن دارند » و جن این مردم را اگر آخوند مسلمان نگیرد راهب بودائی می گیرد ، اگر کیش مسیحی میارشان نکنند برهنه هندو می کند .

از بازی های شگفت روزگار اینکه درین سفر برای مطالعه ساعات فراغت کتابی با خود برداشته بودم . کتابی که بتازگی در تهران به دستم رسیده بود ؛ به اسم « تخت پولاده » اثر بسیار مفید و ضروری و جاننداری که از ورای کلمات آن شعله های سرکش های يك روح بی آرام و حقیقت جوی و تعالی پسند بر دل و جان جویندگان حقیقت نور و گرمی می باشد . کتاب از انتشارات مجله یغماست ، اما هنوز از زبان بی بند و بست مدیر یغما نتوانستم نام نویسنده اش را بیرون کشم . باری مطالعه صفحات اولیه این کتاب چنان روح مرا اسیر جادوی قلم نویسنده اش کرد که به عنوان یاد سفر با خود برداشتمش .

دوستان که به خواندن این کتاب توفیق یافته اند می دانند نویسنده آن با منطق مؤثر و استدلالی عقلانی به رد افسانه های کشف و کرامات برخاسته است درحالی که خود در تجری حقیقت و ابراز دلیرانه آن نه کرامت ، که معجز کرده است .

مطالعه آن کتاب و توجه به طبع معجز پسند و کرامت ساز بشر ، صحنه های سفر هند را در نظرم رنگ و جلای دیگری داده بود . غروبی که به زیارت مزارحاجی علی رفتم ، مستمع ناخواسته گفتگوی سه زبانه دو تن از زاگران بودم . یکی از مسلمانان هندی مقیم بمبئی کرامات مزار حاجی علی را با عربی ممزوج به انگلیسی و مخلوط به فارسی برای یکی از جهانگردان عرب شرح می داد ، و خلاصه اش اینکه در آن زاویه زن نازائی چهل روز معتکف شد و حاجت گرفت و پسری البته کاکل زری به دنیا آورد و در آن رواق بیمارجان به لب رسیده طبیب جواب کرده ای را در ظلمت شب آب حیاتی دادند و از آن گوشه سقف بعض شبها نوری به آسمان تنق می زند و کرامات دیگری ازین قبیل .

مفتون لحن صمیمانه و صادقانه مرد هندی شدم . با سلام گرمی از کار و تحمیلاتش پرسیدم ، معلوم شد که کارمند دولت است و دوره اقتصاد را در یکی از دانشگاه های هند به پایان رسانده است .

شبی در کوچه پس کوچه های شهر آگره به چراغانی و ازدحامی برخوردیم. دور - و بر دهکای چراغهای فراوانی آویخته بودند و صدای قوالان و هیاهوی مردم و بانگ گوشخراش مداحان سمفونی نامتجانس و گوشخراشی به وجود آورده بود. به مدد دوستان هندی پی بردم که آنجا مزار یا قدمگاه یکی از مرشدان و اولیاء حق است و امشب بمناسبت سال روز وفاتش مجلس گرفته اند و مردم معتقد به حاجت خواستن آمده اند. وقتی که رفقای دانشمند و دانشگاه دیده هندی کرامات و معجزات تربت آن بزرگوار را برایم بازگو می کردند ، سخنشان بحدی اعجاب انگیز بود که ابتدا به گمانم رسید قصد دست انداختن و تسخیری دارند. اما با تماشای نور صفا و صداقتی که از جبین یکایک آنان می تراوید ، از شك ناپجای خویشتن شرمنده شدم و از سوء ظنی که درباره برادران مؤمن برده بودم احساس گناه کردم که البته با خود گفتم این نیز نهم بر سر آنهای دیگر ! .

ساری پوشان موزون حرکات

زن هندی خوش لباس و موزون حرکات است . وقت راه رفتن به تمام معنی کلمه می خرامد. ترکیب متوازن اندام و چابکی حرکات و رفتار کبک وار دخترکان زیبای هند ، در جامه و به عبارت رساتر پارچه نازک و بدن نمای « ساری » جلوه ای دلبرانانه دارد . بخصوص که پاشنه های - اغلب ترك خورده - پا را می پوشد و در عوض کمرگاه باریک و خیال انگیز را عریان می گذارد .

اما درینا که این سیر معنوی و لذت بسر ، مثل همه لذات و نعمات دنیا بی درد سر و بی مشقت نیست. در کنار هر زن جوان و سیه چرده لاغر اندامی ، یکی از آن خمره های دست و پادار قیر اندوده را می بینید که شکم و پشت چروکیده و ورقلمبیده خود را بی رحمانه خارچشم و آینه دق رهگذران کرده است و این چنین حرمت ارباب نظر می دارد.

داستان آن شاعر نظر باز را شنیده اید که دل بسته جوانکی « غزال » نام بود و غزال زیبا را همیشه رقیب تندخوی سبیل از بنا گوش در رفته ای به نام « غارت » همراهی می کرد ، و شاعر بی نوا با این بیت داد دلی ازین تقارن زشت و زیبا گرفته بود که :

آهد غزال و غارت قریش در کنار .. یدم آن بهشت که دوزخ کنار اوست

دیدار منظره نفرت انگیز پیر زنان گوشتالود و ساری پوشی هندی ، آدمیزاده را از دیدن هرچه زیبایی است بیزار می کند و به مصراع دوم بیت بالا مترنم .

ظاهراً خوشی رفتار موزونی حرکات زنان هند ، از برکت تقدس و رواج رقص است در آن سرزمین ، رقص و آواز هندی با عریضه سردادن و پائین تنه جنبانندهای امریکائی تفاوت آشکاری دارد . اصلاً از يك مقوله نیستند . آن مایه تلطیف روح و لذت معنوی است و این محرك شہوات از کار افتاده پیران و گاهی نفرت ذوق و طبع .

خدا پرستی سرمایه داران

معابد در زندگی مردم هندوستان از هر کیش و مذهبی اثری قاطع و ناگزیر دارد و از ضروریات اولیه زندگی هندی هاست. به همین دلیل از کنار هر ده چند خانواری کوچکی که بگذرید در میان کلبه های معدود و محقر ساختمان سنگی مرتفعی می بینید که معبد خاص دهکده است.

حرمتی که هندیان برای معابد خویش قائلند برای بیگانگان تعجب انگیز و برای جهان گردان مایه دردسر است.

پارسیان مقیم هند که با يك آگهی قاطع دو سطری جان خود را از چنگه مردم بلفضول خلاص کرده اند که « ورود غیر زرتشتی ها به آتشکده ممنوع است ». آنچنان ممنوعیتی که مو به درزش نمی رود.

اما در مساجد مسلمانان هند وضع به قراری دیگر است. قبلا گفتم که دور و بر هر مسجد به شعاع يك کیلومتر معمولاً لجن زار متحرکی است مرکب از انواع جانوران و اصناف گدایان و اقسام فضولات و کثافات؛ و البته باضافه سایه بان وحشت انگیزی از انبوه پشه و مگس. ظاهراً دولت هند گدایی را در خیابانهای شهر ممنوع کرده است و تنها در حریم معابد مجاز شمرده است. اما این ممنوعیت اگر چه در دموکراسی سبک هندی کوچه و خیابان را از خیل گدایان خالی نکرده است، در عوض اطراف مساجد و بتخانه ها را جولانگه رسمی و خاص گدایان سمج ساخته است.

در حال و هوایی چنین، کسی که قصد ورود به مسجد دارد باید چندین متر مانده به در ورودی مسجد کفش از پای بیرون کند و بر روی سنگفرش آلوده به انواع کثافات با پای برهنه راه رود؛ و البته بقیه روز را از درد و سوزش پا عزا بگیرد و خانه نشین شود.

نکته دیگری که در سنت مؤمنان هندی لازم الرعایه است پوشاندن سر است هنگام دخول به معابد، اگر عمامه و کلاهی نداشته باشید باید به کمک دستمالی، پارچه ای، یا لاقل تکه کاغذی سر خود را بپوشانید، که سر برهنه در اماکن مقدسه رفتن گناه است گناه.

سخن از وفور معابد در هندوستان بود. برآستی کمتر کوچه و خیابانی می بینید که از داشتن یکی دو معبد بی نصیب مانده باشد.

نزدیک غروب آفتاب در معبد بودایی ها ازدحامی است، دو سه تن راهب در محراب معبد می نشینند و کلمات نامفهومی تند و تند زمزمه می کنند و با گرفتن حلقه های گل و میوه های نارگیل خال قرمزی بر پیشانی مؤمنان می نهند و قطعه اسکناسی از هر مؤمنی نیاز می گیرند که البته گاهی در سوراخ صندوق خیرات سرازیرش می کنند و گاهی بر سبیل فراموشی زیر دامن بلند لباس خویش پنهانش می نمایند، اگر چه ظاهراً هر دو راه به يك مقصد می رسد و از میکده هم به سوی حق راهی هست.

در دهلی نو به هدایت یکی از دوستان به زیارت معابد مجللی رفتیم که بنازگی یکی از سرمایه داران باهوش هندی برای انصراف خاطر مؤمنان تصادفاً فقیر هندوستان بنا کرده است، بسیار مجلل و باشکوه و مزین به سنگ های قیمتی و تصاویر و بت های قشنگه . عرض کردم معابد و اشتباه نکرده ام. تا آنجا که من دیدم این تأسیسات شامل سه معبد بود ، همه ساخته يك نفر و در جوار هم . یکی برای بودائی ها با آن مجسمه باوقار و آرامش انگیز بودا ، یکی برای هندوها با انبوهی از مجسمه های خدایان گوناگون هندی، و یکی برای سیک ها با نقاشی های دلنشین .

جای مسجد مسلمان ها خالی بود که ان شاء الله سرمایه دار البته مؤمن و مقدس و « صلح کل » هندی آن را هم در سالهای آینده خواهد ساخت و خلق الله را به راههای گوناگون از گرفتاری های زندگی منصرف و به عوالم ماوراء طبیعت هدایت خواهد فرمود.

طبقه مفقوده

سرمایه داران هندی ظاهراً مردم باهوشی هستند. نبض اجتماع را در دست دارند و مصداق بارز «واحد کالف» نه که «واحد من الف الف» هستند، زیرا در مقابل هر سرمایه دار قوی حال هندی دست کم يك میلیون فقیر تهیدست محتاج نان شب صف کشیده اند.

چیزی که در هند به چشم من نیامد طبقه متوسط بود، و البته این گناه دیده بی بصیرت می تواند باشد ، ورنه معقول نیست که يك طبقه اجتماعی بکلی مفقود شده باشد. در فرودگاه جیپور لحظات انتظار را با مهندسی هندی به درد دل نشستیم. از تفاوت فاحش دوطبقه فقیر و غنی هندی حکایت ها داشت . ظاهراً دموکراسی دلش را زده بود و مرتب از « مائو » یاد می کرد. و می غرید که چین از حیث منابع طبیعی غنی تر از هندوستان نیست ، جمعیتش هم از هند بیشتر است ؛ و به دنبال آن مقداری چون و چرا که نه با طبع گریزان از چون و چرای بنده موافق بود و نه با برنامه « گوشه گیری و سلامت طلبی » سازگاز

وسایل سازنده افکار عمومی در هندوستان از دونوع است، یکی جراید است و دیگری معابد. که اتفاقاً درین هر دو مهاراجه های صنعتگر شده هندوستان به قصد خیرات و مبرات سرمایه گذاری هنگفتی کرده اند که البته اگر اجر دنیوی نداشته باشد ثواب اخروی خواهد داشت .

ملت صببور

هندی ها ذاتاً مردمی ساده و صبور و سلیمند. آوازه بردباری هندی را گاندی - پیغمبر معجز گر قرن بیستم - با مبارزات منفی خویش در کران تا کران جهان افکند و نیازی به بازگفتن ندارد .

اگر یکی از مصائبی که گریبانگیر فرد معمولی هندی است ، روزی خدای ناکرده به سراغ ملت غرغروی ایران بیاید ، خدا می داند که چه الم شنگه ای راه خواهند انداخت .

درهراستگاه تاکسی و مقابل هر هتلی بین بیست تا سی تاکسی به انتظار صف کشیده اند که شاید مسافری از غیب برون آید و کاری بکند. اگر آدم بیکاری پیدا شود و تاکسی ها را زیر نظر بگیرد متوجه این نکته می شود که تا اواخر شب مسافری نصیب تاکسی بیستمی یا سی امی نشده است ، و راننده صبور همچنان روی تشک عقب ماشین خویش لمیده است و « پان » می جود و بدین دلخوش است که « اگر رسید شکر می کنیم و اگر نرسید، صبر » . اگر خواستید به تماشای اماکن تاریخی بروید ، راننده اصرار دارد که برای برگرداندن شما به انتظار بماند. هر چند ساعتی که گردش شما طول بکشد ایرادی و مانعی نیست. آخر دامن مسافری که به صد خون دل افتاده به دست به سادگی رها کردگی نیست . قضیه مسافر و تاکسی با مختصر تفاوتی بی شباهت به تهران خودمان نیست. در آنجا راننده در انتظار مسافر چرت می زند و اینجا مسافر در اشتیاق تاکسی قر می زند. همین. ز احمد تا احد يك میم فرق است .

رانندگی در خیابان های هند مشکل و عصب شکن است . مردم توجهی به مقررات رانندگی ندارند و شاید اصلاً برای پیادگان و رانندگان مقرراتی نباشد ، اسب و گاری و دوچرخه و ریکشا و گاو و شتر همه وسایل حمل و نقل از عهد آدم ابوالبشر تا زمانها هذا در هم می لولند و پیداست درین انبوه وسایل گوناگون رانندگی کردن چه دشوار است . با اینهمه من هرگز به منظره معتاد و معمولی عصبانی شدن و فحش دادن راننده تاکسی برخورد نکردم. پیاده ای جلو ماشین می پرید ، رهگذری خلاف می کرد ، ماشین دیگری بد می پیچید ، دوچرخه ای راه تاکسی را سد می کرد ، گاوی خرامان خرامان خیابان را بند می آورد ، و در همه این موارد راننده تاکسی آرام و خندان و البته بوق زنان از کنار حادثه رد می شد. و بنده بیگانه را حیرت زده می کرد که مگر زبان دردها ندارد که لااقل با ردیف کردن چند فحش ناقابل دلش را خنک کند.

بوق زدن در خیابان های هند ممنوع نیست . ظاهراً بوق زدن درین دیار گذشته از اخطار نوعی اعتراض ملایم و مؤدبانه است و به گمانم باز بودن همین دریچه اطمینان باعث شده است که هیچ وقت دیگه غضب هندی نجوشد و لبریز نشود. برآستی چه اثر معجز آسایی دارد این دریچه اطمینان در همه شؤون زندگی و چه خطرناک است بستن این دریچه ها . بوق زدن رانندگان هندی دو منظره را پیش چشم من زنده کرد . یکی بوق زدنهای البته آمیخته با فحش و فریاد رانندگان ترکیه . دیگری واقعه ای که بر اثر بوق زدن برای خودم در تهران اتفاق افتاد .

از جاده شمیران می خواستم وارد چهل و پنج منری سید خندان شوم . درین سه راه چند تابلو گذاشته اند که عبور به راست آزاد است و رانندگان دیگر را از بستن این راه عبور بشدت منع کرده اند. تنگه غروبی با یکی از دوستان ازین جاده می گذشتیم . راننده متجاوز و خلافکاری راه عبور به راست را بسته بود .

یکی از افسران راهنمایی و رانندگی شاهد خلاف مسلم او بود و به روی مبارکش نمی‌آورد. به عنوان اعتراض به تجاوز کاری راننده بوقی زدم که کنار برود و راه را بگشاید. جناب افسر محترم به سراغم آمد که باید جریمه پردازی. البته پرداختم، منتها با این سؤال که «من بوق را به عنوان اعتراض به تجاوز راننده خلافکاری زدم، چرا متعرض او نشدید» و با شنیدن این جواب البته عبرت آموز و قانع کننده که «درست است، او خلاف کرد، اما شما حق اعتراض نداشتید».

اسیران سنت و برهان قاطع

اگر بخواهیم هندوستان را با صفت خاصی مشخص کنیم، گویا «سرزمین سنت‌های دست و پاگیر» مناسبترین لغت باشد. اصولاً بشریت حمال بی مزد و منت سنت‌هاست. سنت پرستی جزو طبیعت بشر است. بگذرید از این استثنا که به هر الفی الف قدی بر آید و با بدعتی به جنگ سنتی رود و اغلب از این کارزار خسته و شکست خورده بر گردد. وجود و قبول سنت‌ها مادام که دست و پاگیر نباشد و زیان سنگینی به پیشرفت و زندگی بشر نرسانند، امری ناگزیر و قابل تحمل است.

اما بایک مشاهده سطحی می‌توان بدین نتیجه رسید که سنت‌های مزاحم و زیانبار در اعماق روح مردم ریشه‌ای به مراتب قوی‌تر و ناگسستنی‌تر از رسوم ملایم و بی‌ضرر دارند. در جوامعی که اسیر تمصباتی از این قبیل‌اند، با استدلال و منطق نمی‌توان کاری از پیش برد. خرافات و تعصب را عقل و منطق به وجود نیاورده‌اند که با عقلی قوی‌تر و منطقی بالاتر بتوان برطرفشان کرد. قلم و منطق در جنگ با خرافات قطعاً شکست می‌خورند، سده‌ی هم چند صد سال پیش گلبانگک حجازی را مثل آورده است که «فروماند ز بانگ طبل غازی».

قوی‌ترین استدلال منطقی را فلان کشیش مسیحی یا راهب بودایی با خواندن دو شعر عبری و ذکر دو کلمه مصیبت نقش بر آب و باد هوا می‌کند،

اینجا تنها چیزی که مؤثر است همان «برهان قاطعی» است که آن فدائی اسماعیلی به جناب حجت‌الاسلام نشان داد و متقاعدش کرد. فکر می‌کنید اگر قدرت رضاشاهی نبود مسأله کشف حجاب به این زودی‌ها و بدین سادگی‌ها در مملکت خودمان عملی می‌شد. این زبان تیغ و دهان توپ است که می‌تواند جوابگوی تمصبات مبتنی بر خرافات و سنت‌های مصیبت‌بار را بدهد.



ورود ما به جیبور مصادف با عید رنگین‌هندی‌ها بود. جشن ملی و ریشه‌داری کم‌مردم بعلامت اظهار محبت سراپای یکدیگر را رنگین می‌کنند. هر کسی بسته رنگی در دست دارد و بر سر و روی دیگران می‌پاشد. مردم جیبور از دو روز پیش کار خود را رها کرده بودند و به استقبال این عید ملی رفته بودند. برای پیدا کردن تا کسی مواجه باشکال شدیم. هیچ راننده‌ای جرأت نمی‌کرد ما را سوار کند و در شهر بگرداند. می‌گفتند مردم سنگ به‌طرف

ماشین پرتاب می کنند . عملاً هم دیدیم که دروغ نمی گویند . و روی آسفالت خیابانها بلامت بستن راه قلوه سنگهای فراوانی چیده بودند . بازار رنگه فروشان دوره گرد رونق و رواجی داشت . پودزهای زرد و بنفش و قرمز و ... را طبق طبق روی چهار چرخهها گذاشته بودند و بسته بسته می فروختند . قیافه و لباس رنگین شده رهگذران تماشایی بود .

آسمان همدین رنگ است

بازار بلیط بخت آزمایی در هند رواجی بسزا دارد ، البته اگر جز این بودی عجب نمودی . در گوشه و کنار خیابانها دکه‌هایی می بیند که اختصاص به فروش بلیط دارد ظاهراً هر ایالتی دم و دستگاه لاتاری خاص خودش دارد . همانطور که مجلس قانونگذاری و فرمانداری مخصوص به خود دارد . جلو پیشخوان هر دکه انبوهی پیر و جوان مشغول خواندن نمره‌های برنده و تطبیق آن با بلیط خودشان هستند و به نوبت با آه سردی که حکایت از طعمی ناکامروا دارد بلیط را مچاله می کنند و درسطل زبانه می اندازند . هنگام مچاله کردن بلیطها انگشتان عصبی و پنجه‌های غضبناکشان با خموشی حدیث حسرت در دل مانده‌ای را باز گو می کنند . قیافه جوانی که برای شاید صدمین بار تیر اوهاش به سنگ نامرادی خورده است و در ته جیبش دنبال روپیه‌ای می گردد که يك بار دیگر حماقت حرس آلود خود را تکرار کند ، مرا به یاد جوانی می اندازد از همشهریانم . جوانی که کارگر سر برآه نانوائی بود و با بردن جایزه‌ای بیست هزار تومانی ، شغل خود را عوض کرد و بجای کارگری ، مشغول خریدن بلیط شد و منتظر رسیدن چهارشنبه‌ها ، و دنباله سرگذشتش را خودتان می توانید حدس بزنید . من چرا قلم خویش و طبع نازکتر از گل دیگران را رنجه کنم .

توضیحی از نویسنده

پس از نشر نخستین بخش این یادداشتها ، آشنائی به من تلفنی تذکری داده که : « در توصیف جنبه‌های قابل انتقاد و نادلنشین زندگی هندی‌ها زیاده روی کرده‌ای و این گشاده گویی‌ها با دوستان فراوانی که در طبقه فاضله آن دیارداری و روابط خاصی که با جوامع ادبی و علمی هند برقرار کرده‌ای ناسازگار است و ممکن است موجب رنجش دوستان و دستاویز شامت دشمنان گردد ! » .

با تشکر از دلسوزی مصلحت‌اندیشانه آشنای محترم به عرضشان رساندم که هندوستان کشور بی بته تازه به عرصه رسیده‌ای نیست که مانند همه نودولتان روزگار ، تاب از گل نازکتر شنیدن نداشته باشد . اقلیمی است با تاریخی دیرینه و اساطیری کهن به قدمت دهبوط آدم ابوالبشر . اقلیمی است با فرهنگی عمیق و متنوع و ریشه دار . مردکهن سال سرد و گرم چشیده به مناصب و مقامات عالی رسیده‌ای را در نظر مجسم کنید ، باسعه صدی که نتیجه ناگزیر عمق معلومات و ترقیات معنوی اوست ، با نظر بلندی که مولود گذشته‌های پرنواز و نعمت و جاه و حرمت اوست ، با روح انتقاد پذیری که زاینده نجابت جبلی و بزرگواری طبیعی اوست ، با وارسته‌ای درین مقام می‌توان با هر زبانی سخن گفت ، از انتقادها و حتی عیب جوئی‌ها بر نمی‌آشوبد ، که از جوهر ذات خویش باخبر است و بر

دامن کبریاش نشیند گرد .

حساب مردی چونین را نباید از مقوله فلان نودولت نانجیبی پنداشت که ، به مقتضای سفله پروری های روزگار به مال و مقامی رسیده است و چون از ناشایستگی ذاتی و بیمایگی درونی خویش باخبر است ، از نگاه کمنجاو نزدیکان حتی پرهیز دارد تاچه رسد به ایراد - گیری و انتقاد دیگران .

این فرومایگان جاه طلب پرمدعايند که جز تملق و ستایش های دروغین چاپلوسانه سخنی باب طبع و سازگار مزاجشان نیست .

به این آشنای محترم عرض کردم که مردم هند - و به تبع مردم دولتشان - به شدت از پرده پوشی و ظاهر سازی پرهیز دارند ، و جلوه های این پرهیز را در همه شوون زندگی اجتماعی و سیاسی هندیان بصراحت می توان دید .

هندوستان امروز فقیر است ، قسمت عمده مردم هندوستان از لوازم ابتدائی زندگی محرومند ، قحطی و مرض میهمانان ناخوانده و ناگزیر بسیاری از ولایات هندنند ، و دولت هند و سازمان های تبلیغاتی هند ، نه تنها در پوشیدن این واقعیت محسوس کوششی بیهوده نمی کنند، بلکه با هوشیاری و مصلحت اندیشی قابل تحسینی تصاویر و جلوه های تأمل انگیز فقر و مرض را به چشم جهانیان می کشند. فیلم ها و عکس های گوناگونی از کاسه های تهی و دستهای تقاضاگر فقیران ، از بدن های استخوانی و شکم های آماس کرده کودکان ، از پیکر سراپا زخم جذامیان و از زندگی رقت انگیز زاغه نشینان تهیه می کنند و به عنوان اعتراضی به افراط و تفریط های روزگار ، به عنوان نفرین به سنگدلی مصرف کنندگان غربی ، به عنوان نمونه ای از اختلاف فاحش ممالک عقب افتاده با منتعمان پیشرفته ، در کران تا کران جهان نشر می نمایند .

بنابراین ، اگر من یادداشت های سفر هندی را با توصیف منظره زنده ای از فقیران زاغه نشین در جاده فرودگاه ببینی شروع کردم ، لطفاً از رنجش دوستان هندی پروائی نداشته باشید و من و دوستان هندی را به کار خود واگذارید .

قیافه ظاهری هند از بسیاری جهات زنده و نازیباست. اما در زیر این قیافه ناخوشایند و گاهی چندش انگیز، روح بزرگی نهفته است. در بین همین ژنده پوشان پابرهنه نیم گرسنه، من جلوه هایی از فضیلت و انسانیت دیدم که اثری از آن در وجود نازنینان نازپرورده جهان پرتنم غرب هرگز ندیده ام .

همین جسد نیمه جان جذامی گوشه خیابان افتاده ، همین هیکل نحیف برهنه پای استخوان برآمده ای که بجای اسب و گاو به درشکه و گاریش بسته اند، بجای خود در موقوع خود از « حیثیت انسانی » برخوردار است .

استاد هندی ویلای مجلل و کاخ سر به فلک کشیده و ماشین پر زرق و برق و زندگی مجلل ندارد ، اما در عوض حرص داشتن اینها را هم ندارد. به فیض قناعت وامساک بی نیاز است و این بی نیازی چیزی جز محتشمی و منعمی نیست . که الهی ، منعم گردان به

درویشی و خرسندی ، راحت و شکوه زندگی این استاد بظاهر فقیر هندی بیشتر است یا آن البته بزرگوارانی که با ماهی بیست هزار و سی هزار تومان حقوق تمام وقت و حق التدریس و حق التألیف و حق التحقیق و حق النطق و ده ها حق الفلان دیگر ، بازگاسه گدائی به دست گرفته اند و به هوچی گری پرداخته اند که در جامعه قدرفضلا را نمی داند ، ما علما را در یابید ، ملت ما حق ناشناس است ، و شعارهای حریصانه و خود پسندانه ای ازین دست ؟

تأمل کنید به مبحث مربوط به محیط های علمی و فرهنگی هند برسیم و آنگاه تفاوت فرمائید. البته به شرطی که رشته سخنان - طبق معمول ! - بریده نگردد ، و تبلی و بی-حوصلگی معهود به سراغ - البته بنده ! - نیاید . *

* - مجله یغما - دفروردین ۱۳۵۴ سمیدی سیرجانی به هندوستان سفر کرد. این یادداشت ها ره آوردی است ازین سفر که قطعه قطعه به مجله یغما اهدا می فرماید . گزارشی در نهایت اخلاص و پاکتی نیت .

تجدید صفحات

در شماره گذشته در دو صفحه ۱۷۷ و ۱۷۸ چندان اغلاط و اشتباهات راه یافته بود که به ناگزیر افکنده شد . برای این که صفحات مجله تمام باشد آن دو صفحه تجدید چاپ و در صفحه آخر این شماره جدا از صفحات اصلی قرار داده شد . با عرض پوزش و شرمندگی از مشترکین ارجمند خواهش دارد ، این ورقها را جدا کنند و در شماره قبل بجای خود بچسباندند . تا در رنجی که می بریم شرکت داشته باشند .